نگاه ایرانی

گفت‌وگو با «پدرام خسرونژاد»؛ مدیر گروه ایران‌شناسی و مطالعات خلیج فارس دانشگاه ایالتی اوکلاهما در امریکا

به دنبال جذب ایرانیان به نوپاترین نهاد ایران‌شناسی جهان

برای تبادل علمی در ایران‌شناسی، هیچ دانشگاه اروپایی و امریکایی همکاری نکرده و تنها ایران است که در این رابطه متقابل علمی هزینه می‌کند

حمیدرضا محمدی

نه خود سنی دارد و نه نهاد علمی‌ای که در آن کار می‌کند، پیشینه چندانی دارد. «پدرام خسرونژاد» که در ایران، تا کارشناسی ارشد، در حوزه هنر کار کرده و البته هنوز هم از آن جدا نشده و نقاشی‌های مذهبی را مورد بررسی قرار می‌دهد، اما با آغاز تحصیل در فرانسه، به سوی مردم‌شناسی اجتماعی و فرهنگی گام برداشت و شیرهای سنگی بختیاری را مورد مداقه قرار داد. در این میان اما از قافله تدریس نیز غافل نشد؛ در هنگام تحصیل در پاریس، ۳ سال در مرکز مطالعات شرق شناسی و خاورمیانه دانشگاه آکسفورد انگلیس به تدریس پرداخت و پس از اخذ دکتری، به دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند رفت و آنجا هم حضوری ۸ ساله در عرصه آموزش داشت که البته آنجا هم مردم‌شناسی، حیطه نخستینِ فعالیت علمی‌اش بود. افزون بر این، فرصت‌های مطالعاتی را نیز در سوئیس، برزیل و ژاپن سپری کرد. ناگفته نماند که پژوهش‌های گسترده‌ای را هم درباره عکس‌های سیاهان و غلامان عصر قاجار و همچنین سینمای جنگِ مرتضی آوینی انجام داده است. اما آنچه محل توجه گفت‌وگویی است که در ادامه می‌خوانید، حضور او در دانشگاه ایالتی اوکلاهما در امریکا به‌عنوان مدیر گروه ایران‌شناسی و مطالعات خلیج فارس است. به بیان دیگر، او که از نیمه دسامبر ۲۰۱۵ در این نهاد علمی حضور یافت، نخستین مدیر آن بود و توفیق یافت تا با برقراری ارتباطهای مؤثر با مراکز علمی و دانشگاهی ایران، این نوپاترین نهاد ایران‌شناسی جهان را بشناساند و جایگاه آن را ارتقا بخشد. این دیدار و گفت و گو در سفر اخیر او به تهران (آذرماه سال گذشته) صورت پذیرفت، که در پی می‌آید.

عکس: امیرحسام زرافشان / ایران

■ آقای خسرونژاد! در ابتدا و برای ورود به بحث، از پیشینه خانوادگی خود بگویید و اینکه خانواده‌ای که شما در آن رشد کردید، چقدر در جهت‌گیری آینده شما نقش داشت؟

من در سیزدهم فروردین سال ۱۳۴۸ در تهران به دنیا آمدم و در ایران بزرگ شدم. پدرم در کنار شغل اصلی خود به نقاشی نیز علاقه‌مند بود و البته به دلیل اینکه مادرم در دانشگاه شیراز درس می‌خواند و همچنین معلم عشایر قشقایی بود، چندسالی را در منطقه فهلیانِ ممسنی، میان عشایر قشقایی زندگی کردم و بعد که به تهران آمدیم، دوران دبستان را در مدرسه فرهاد به مدیریت خانم توران میرهادی درس خواندم.

■ پس خانواده شما اهل فرهنگ بودند؟

بله

■ و چقدر عنصر کتاب در خانواده پدری شما پررنگ بود؟

خیلی معمولی بود. شاید پیش از مدرسه، کتاب‌خواندنم شروع شد. وبیشتر به کتاب هنر علاقه داشتم چون پدرم نقاشی کار می‌کرد و البته با تشویق خانواده، هنر را ادامه دادم. به همین دلیل برای مقطع کارشناسی، در سال ۱۳۶۷ به سراغ رشته نقاشی در دانشگاه هنر رفتم و کارشناسی ارشدرا هم در رشته پژوهش هنر اخذ کردم. ناگفته نماند در آن زمان، بیشتر دانشگاه‌ها به دلیل دوران پس از جنگ، شرایط خاصی داشتند. دانشگاه ما همه پسر بودند و دانشگاه الزهرا همه دختر بودند.

■ مهم‌ترین استادان شما در دانشگاه چه کسانی بودند؟

ما با اکثر استادان دانشگاه کار می‌کردیم و به هر حال دانشجوهای آرامی نبودیم. در آن زمان من با استادانی نظیر مهدی حسینی، محمد ابراهیم جعفری، فرشید ملکی، روئین پاکباز، مرحوم فیاض و روحبخش کار کردم.

■ برای اخذ دکتری به فرانسه رفتید؟

بله، سال ۲۰۰۰ برای اخذ دکتری در رشته مردم شناسی اجتماعی و فرهنگی به فرانسه رفتم. سال اول در دانشگاه سوربن (La sorbonne) و ۴ سال بعد در مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی پاریس (École des hautes études en sciences sociales) درس خواندم. پیش از آن، در سفر به منطقه بختیاری، با شیرهای سنگی روبر شدم که سنگ قبر دلیران عشایر بود. به این موضوع علاقه‌مند شدم و موضوع کار من همین شیرهای سنگی شد. به این بهانه نگاهی هم به آیین سوگواری عشایر بختیاری هفت لنگِ مسجد سلیمان تا بازُفت و چلگرد چهارمحال داشتم. این مقوله، چنان برایم جذاب است که هنوز یکی از شاخه‌های مطالعاتی‌ام است.

■ عنوان پایان نامه شما مشخصاً چه بود؟

بررسی شیرهای سنگی از دید مطالعات میان رشته‌ای.

■ استاد راهنمای شما چه کسی بود؟

استاد راهنمای من در فرانسه، «تری زارکن» (Thierry Zarcone) بود. او که معلم پویایی است، یکی از متخصصان شَمَنیسم در اسلام به حساب می‌آید. ناگفته نماند او به ایران هم آمده است.

■ در چه سالی دفاع کردید؟

در آوریل ۲۰۰۷ (فروردین ۱۳۸۶). بعد از آن ۹ ماه برای دوره فوق دکترا به سوئیس رفتم و بعد، در دانشگاه سنت‌اندروز اسکاتلند (University of St Andrews) شغلی ایجاد شد که تا ۸ سال (ابتدای ۲۰۱۵) آنجا بودم و مسئولیت مطالعات مردم‌شناسی ایرانِ بعد از انقلاب را برعهده داشتم. البته ۳ سالی (۲۰۰۷-۲۰۰۴) که در پاریس دانشجو بودم، شغلی در دانشگاه آکسفورد (University of Oxford) داشتم و ۳ سال هم در دانشگاه آکسفورد، در مرکز مطالعات شرق‌شناسی و خاورمیانه تدریس کردم.

■ اجازه دهید به شیرهای سنگی برگردیم. چرا این موضوع برای شما جذابیت داشت و به‌دنبال آن رفتید؟

یکی از وجوه جذابیتش این بود که کسی روی این موضوع کار نکرده بود و تا شروع تحقیقات من مطالعاتی در این زمینه وجود نداشت. به بیان دیگر، چنین موضوعات نامکشوفی است که پژوهشگر را به دنبال خود می‌کشاند. من هنر خوانده‌ام و از دید هنر و مردم‌شناسی این موضوع خیلی مهم بود اما هیچ اطلاعاتی جز خود شیرها و نوشته‌های پشت آنها که اطلاعات روی قبر بود، نداشتیم. البته با این توجه که در ایران، روش‌شناسی اهمیت چندانی ندارد، پس از آموختن آن، توانستم وارد این پژوهش گسترده شوم. جذابیت خاص دیگری هم که داشت، این بود که ریشه در مراسم سوگواری عشایر بختیاری داشت که در میان آنها، باورهای دینی و شفاهی دخیل است.

■ سیاه چادر که محل زندگی آنها است، در پژوهش شما نقش داشت؟

بله، شیوه زیست آنها بسیار کمک می‌کند زیرا آنها این شیرها را برای مردان جنگی، مردان بزرگ یا خوانینِ خود که درمی‌گذشتند، می‌ساختند. جالب آنکه کسانی که این شیرها را می‌ساختند، بختیاری نبودند و از اصفهان، گلپایگان و خوانسار فصلی سفر می‌کردند و سفارش می‌گرفتند و شیر سنگی می‌ساختند.

■ در مردم شناسی جهانی، بحث شیرهای سنگی چه جایگاهی دارد؟

دلیلی ندارد که آنها شناختی داشته باشند چون کارشان این نیست. بیشتر باید بگوییم جایگاه این Material Culture چگونه است. بحث مطالعات مزارها و قبور در هر کشوری، نشان دهنده پاره‌فرهنگ‌های هر منطقه هستند و هر کشوری در جایگاه خودش و برای مطالعات خودش اهمیت دارد.

■ شما هم فرانسه و هم اسکاتلند را تجربه کرده‌اید و حالا هم که در امریکا حضور دارید. درک و دریافت شما از تفاوت فضای آکادمیک این کشورها بویژه در حوزه ایران‌شناسی چگونه است؟

اجازه دهید مشخصاً درباره ۱۶ سال حضورم در خارج از کشور و آگاهی‌ام از سیاستگذاری مطالعات ایران‌شناسی در این کشورها که می‌دانم و تجربه کرده‌ام، صحبت کنم. در آسیا علی‌الخصوص آسیای دور، چین چندان رشد نیافته و سابقه قابل توجهی ندارد. اما ژاپن، تاریخدانان و محققان برجسته‌ای دارد که نشان می‌دهد طی ۳۰ سال گذشته خیلی دقیق کار کرده‌اند. مورخانی مثل «نوبوآکی کوندو» و «تومومو موری کاوا» به ایران آمدند و فارسی را مثل ما حرف می‌زنند و می‌خوانند و می‌نویسند. مزیت محققان ژاپنی چه دوران پیش از انقلاب و چه دوران بعد از انقلاب، این است که خود را درگیر سیاست‌های منطقه و ایران نکردند و به معنای واقعی کلمه محقق هستند. حقه‌باز نیستند، خطوط قرمز ما و به عبارتی قوانین زمین بازی را می‌دانند و به آن احترام می‌گذارند. خیلی راحت کارشان را انجام می‌دهند، دانشجویان را می‌آورند، سخنرانی می‌کنند، مقاله چاپ می‌کنند و برای درازمدت سرمایه‌گذاری کرده‌اند. من در کشورهای دیگر آسیای میانه مانند تاجیکستان و قزاقستان و قرقیزستان وارد نمی‌شوم چون در این کشورها، دفتر مطالعات ایران‌شناسی وجود دارد.

■ در هند چطور؟

هند هم فعالیت بسیار گسترده و البته دیرینه‌ای دارد اما اطلاعات من نسبت به آن منطقه محدود است. مطالعات ایران‌شناسی در اروپا و امریکا سابقه تاریخی دارد و این قضیه با اهداف مختلفی شکل گرفته است. تا شما در هر کشوری زندگی نکنید و با این افراد کار نکنید، آواز دهل از دور شنیدن است. از فرانسه شروع کنیم که در آنجا تحصیلکرده‌ام. این کشور مراکز قدیمی در ایران‌شناسی دارد و ایرانی‌های بسیاری در آنجا تحصیل می‌کنند. از سال‌های دهه ۱۳۵۰ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ایجاد شد که همه آنها از جمله احسان نراقی، باقر پرهام و داریوش آشوری تحصیلکرده فرانسه بودند. از آن سو، مونوگرافی و مطالعات منطقه‌ای رشد کرد و کسانی مانند کریستین برومبرژه (Christian Bromberger) به ایران آمدند به این معنا که آنان هم با ایرانیان در تماس بوده‌اند. کسانی چون دکتر محمدحسین پاپُلی یزدی یا اصغر کریمی از جمله محققان ایرانی هستند که با محققان فرانسوی مرکز مطالعات ایران‌شناسی در فرانسه (IFRI) همکاری‌های پیوسته داشته‌اند. با وقوع انقلاب اسلامی، رفت و آمد محققان فرانسوی به ایران کم شد. به‌طور مثال من بورسیه دولت فرانسه بودم و وقتی به آنجا رفتم، باید در ایران‌شناسی استادی پیدا می‌کردم که بتوانم با او کار کند. به انجمن ایران‌شناسی فرانسه رفتم تا کارم را ادامه دهم اما نتوانستم ادامه دهم و استاد راهنمایم را عوض کردم. آنها میان خودشان دچار درگیری‌های سیاسی و اخلاقی هستند که تلاش علمی را با چالش مواجه می‌سازد.

■ یعنی در فرانسه، نگاه سیاسی غالب بر دید علمی است؟

بله و حتی فضای علمی بین خودشان هم آلوده است و البته بدتر با ایرانی‌ها. تأکید می‌کنم در اعتبار علمی کار آنها هیچ شک و تردیدی وارد نیست؛ بحث من درباره استراتژی کار آنها است که در مطالعات ایران‌شناسی اشکالات بسیاری وجود دارد.

■ در فرانسه جایگاه بخش فارسی مؤسسه ملی زبان‌ها و تمدن‌های شرقی (اینالکو) چطور است؟

آن هم جزو همین‌ها هست و جدای از هم نیستند. توجه داشته باشید که مطالعات ایران‌شناسی در آنجا ۴ پایه دارد؛ اینالکو، IFRI، دانشگاه سوربن ۳ و دانشگاه استراسبورگ. بحث این است که سردمداران این جریان در فرانسه، سیاست صحیح و دقیقی ندارند یعنی هم بین خودشان دچار مشکل هستند و هم با محققان دیگر فرانسوی - و حتی غیر فرانسوی - که درباره ایران کار می‌کنند.

■ ایران‌شناسانی مثل شارل هنری دوفوشه‌کور یا ژیلبر لازار چطور؟ آنها هم در همین گروه قرار می‌گیرند؟

آنها نسل اولِ قرن بیستم بودند که در تاریخ و ادبیات ایران کار کردند و اکنون بیشتر علوم اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی است که آنها کار می‌کنند. متأسفانه هیچ‌گاه طرح درازمدتی تعریف نکردند که تعادل داشته باشد یعنی مثلاً تفاهمنامه امضا شود که دانشجو از آنجا بیاید یا از ایران دعوت شود. البته آنها مشکلات عمده دیگری نیز دارند و محققانی هم که از ایران می‌آیند، ساز خودشان را می‌زنند. گویی در خصلت آنها است که در مسائل داخلی ایران هم دخالت می‌کنند در صورتی‌که این مسأله هیچ ربطی به آنها ندارد، چون دستور زبان مطالعات ایران‌شناسی بعد از انقلاب را نفهمیدند. مطالعات ایران‌شناسی در فرانسه تا وقتی‌که در امور داخلی ایران دخالت می‌کنند، آینده روشنی ندارد.

■ پس می‌توانم نتیجه بگیرم که شما به فرانسه بدبین هستید؟

نه، بدبینی نیست، این استدلال بر این اساس است که آنها را می‌شناسم. در اروپا جایگاه دوم به آلمان می‌رسد. در فرانسه می‌توان معلم یا محقق بود؛ در صورت محقق بودن، می‌توان در مؤسسه مطالعات فعالیت کرد و اگر معلم، می‌توان در دانشگاه تدریس کرد اما محققان آلمانی هم معلم و هم محقق هستند و تحقیقاتی را که انجام داده و می‌دهند بسیار آکادمیک است و تعریف دارد. آلمانی‌ها مسائل شخصی را از مباحث علمی جدا می‌کنند تا آنجا که می‌شود به آنها در امور آکادمیک اعتماد کرد. آنها می‌دانند که ایران‌شناسی چیست و می‌دانند که از کجا باید شروع کرد. حدود و ثغور رابطه خود را نگه داشته‌اند، کار سیاسی نمی‌کنند و البته در همه زمینه‌ها فعالیت می‌کنند. یکی از این افراد، پدر فولکلور شناسی ایران؛ اولریش مارزلف (Ulrich Marzolph) است که شاگرد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی بوده و هر سال دو، سه بار به ایران می‌آید و فرهنگ و زبان و دین ما را می‌شناسند.

■ حتی وقتی من با مارزلف گفت‌وگو کردم و از او پرسیدم، مردم آلمان چقدر اهل مطالعه و کتاب خواندن هستند، برآشفته شد و گفت که محور صحبت ما ایران‌شناسی است و مرا وارد بحث حاشیه‌ای نکنید.

همینطور است. بعد از آلمان به جهت شناخت به اتریش می‌رسیم که یک مؤسسه ایران‌شناسی در وین دارد. بیشتر پژوهشگران آن مورخ هستند و بیشتر بر تاریخ صفویه و قاجاریه متمرکز هستند.

■ یعنی نهاد دانشگاهی مرتبط با ایران‌شناسی ندارد؟

دانشگاه در خود وین هست و پذیرش آن محدود است. به اعتقاد من، محققان خوبی هستند اما گروه بزرگی نیستند که استراتژی کلان داشته باشند. یکی از پدرخوانده‌های ایران‌شناسی دنیا، پروفسور برت فراگنر (Bert Fragner)، اتریشی است که بارها به ایران آمده و بسیار قابل احترام است. در اروپا، ایتالیا در مطالعات باستان‌شناسی و زبان‌های باستانی بسیار پیش رفته است. آنها بیشتر در زمینه تاریخ و باستان شناسی کار می‌کنند و چندان در بحث معاصر حرفی ندارند، چون استادی ندارند.

■ در مرور، هیچ اشاره‌ای به انگلیس نکردید.

بله، انگلیس قدمت زیادی نسبت به بقیه کشورها در مطالعات ایران‌شناسی دارد. چه، سرمایه‌گذاری‌هایی از سال‌ها قبل از انقلاب در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج (University of Cambridge) شده و بویژه آکسفورد که قدیمی‌ترین پایگاه مطالعات ایران‌شناسی در آنجا بوده اما مشکل در این کشور به مسائل سیاسی میان دو کشور ایران و انگلیس برمی‌گردد که محققان هم تحت‌الشعاع این موضوع قرار گرفته‌اند. در دانشگاه آکسفورد، بودجه‌های سنگینی صرف شده و کتابخانه فردوسی در کالج وادام (Wadham College) هم ایجاد شده که کتاب‌های قابل توجهی هم به آن اهدا شده است. انگلیس هم مانند فرانسه، مؤسسه ایران‌شناسی دارد اما کسانی رأس کار هستند که ایران را نمی‌شناسند و دردی هم از ایران دوا نمی‌کنند چون در پی مقاصد سیاسی هستند. پیشینه ایران‌شناسی در انگلیس فراز و فرودهایی داشته است اما خانم وستا سرخوش کرتیس (Vesta Sarkhosh Curtis) که سکه‌شناس و تاریخدان مجربی است، توانست کمک کند تا ایران شناسی در آنجا سرپا بماند. البته مورخان قَدَری هم بخصوص در دوره صفویه در دانشگاه‌های کمبریج، دانشگاه آکسفورد و منچستر (University of Manchester) حضور دارند.

■ نظرتان در مورد هلند با وجود دانشگاه لیدن و بلژیک با وجود دانشگاه گنت و سوئد با توجه به آنکه تنها کشور اسکاندیناوی در این حوزه است، چیست؟

سوئد را جزو کشور اسکاندیناوی قرار می‌دهیم اما در اسکاندیناوی، تک است. مثلاً شهرام خسروی یکی از مهم‌ترین ایران‌شناسان آن منطقه است. در نروژ هم کسانی هستند؛ مثلاً در دانشگاه اُسلو (University of Oslo)، از مردم‌شناسان بسیار خوب، خانم اینگویلد فلسکرود (Ingvild Flaskerud) است که درباره مراسم شیعه و زنان امروز کار می‌کند. اما متأسفانه تحقیقات خیلی خوب‌شان انفرادی انجام می‌شود و مجمعی ندارند. درباره هلند هم، دانشگاه لیدن (Leiden University) یک جزیره جداگانه است. البته مطالعات ایران‌شناسی در لیدن بیشتر بر اساس تاریخ دوران پهلوی اول است و دانشجویان خوبی را هم تربیت کرده‌اند اما دپارتمان مطالعات ایران‌شناسی نیست. دانشگاه لیدن، از یک منظر مهم است و آن هم اینکه یک دانشگاه میان‌رشته‌ای است که تنها مطالعات ایران‌شناسی ندارد و علوم دیگری چون مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ که مرتبط با ایران شود را پوشش می‌دهد.

■ اگر موافق باشید به سراغ امریکای شمالی برویم.

بله، حتماً در کانادا، مطالعات ایران‌شناسی منوط به فرد است مثل اسکاندیناوی. شایان توجه است اما جزیره متروک هستند.

■ در امریکا به نظر می‌رسد، اوضاع بهتر باشد.

بله، در امریکا سابقه ۶۰ - ۷۰ ساله از سرمایه‌گذاری ایران در دانشگاه‌های مهم امریکا و کرسی‌های ایران‌شناسی بعد از انقلاب وجود دارد. در دانشگاه‌های امریکا عموماً مطالعات ایران‌شناسی با ایرانیانی است که مسؤل آن دپارتمان هستند که ۸۰ درصد، مورخان سرشناسی از استادان مسلم دوران صفویه، قاجار و پهلوی تا به امروز هستند. مسأله اصلی مطالعات ایران در امریکا به تاریخ ایران پیش از ورود اسلام، تاریخ باستان، باستان‌شناسی، زبان‌های باستانی و آموزش زبان فارسی محدود می‌شود اما مسأله این است که پس ایران معاصر چه می‌شود؛ برای تاریخ معاصر چه کسی را دارید، برای مردم‌شناسی چه کسی را دارید، برای ادبیات معاصر چه کسی را دارید و چگونه می‌خواهید ایران معاصر را بررسی کنید.

■ ایران در این برقراری ارتباط، کاری انجام داده است؟

ابتدا اشاره کنم که در بحث علمی همه این کشورها و نهادهای علمی و دانشگاهی، هیچ شبهه‌ای وجود ندارد اما مشکل این است که از خودمان این سؤال را مطرح کنیم آیا بواقع آنها علاقه داشتند با ایران ارتباط برقرار کنند یا نه که این پرسش درباره همه کشورها است که برقراری ارتباط آنها به چه معنایی بوده است؛ آیا برای کار علمی بوده یا امضای تفاهمنامه در جهت رد و بدل کردن دانشجو اما به هر روی، این همکاری را هیچ کس نکرد. تنها دپارتمان ایران‌شناسی در اتریش در حال همکاری با دانشگاه اصفهان است. ایران برای دعوت از آنها بسیار هزینه کرده است. به بیان دیگر تنها کشوری که در این رابطه متقابل علمی هزینه می‌کند، ایران است.

■ بیش از دیگر فعالیت‌هایتان، علاقه‌مندم درباره ایران‌شناسی در دانشگاه اوکلاهما صحبت کنیم.

بله، من از ۱۵ دسامبر ۲۰۱۵ (۲۴ آذر ۱۳۹۴) مسئولیت دپارتمان تازه تأسیس ایران‌شناسی و مطالعات خلیج فارس دانشگاه اوکلاهما (Iranian and Persian Gulf Studies, The University of Oklahoma) را برعهده دارم که با حمایت مالی خانواده فرزانه تأسیس شده است و به بیان دیگر، نوبنیادترین دپارتمان ایران‌شناسی دنیا است. بلافاصله پس از برعهده گرفتن این شغل، با دانشگاه اصفهان تفاهمنامه امضا کردیم و سعی بر آن داریم تا ۶ دانشجوی دکتری تمدن ایران و اسلام را برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه‌مان دعوت کنیم. همچنین توافقنامه‌هایی هم با دانشگاه‌های شیراز و فردوسی مشهد و خاوران - به‌عنوان بزرگترین دانشگاه غیر انتفاعی در ایران - امضا کردیم. اینگونه فعالیت‌ها، کسی را می‌خواهد که هفت کفش آهنین بپوشد و هفت عصای آهنین به دست بگیرد و جلو برود و دغدغه داشته باشد و بگوید می‌خواهم این ارتباط برقرار شود. شاید مشکل همکاران من در امریکا این است که حوصله این کار را ندارند. اینجا فقط علاقه و اشتیاق نیست، لازم است که تجربه داشته باشی و بدانی که در فرانسه، ژاپن و انگلیس چه اتفاقی افتاده است. حتی در میان پژوهشگران آنها زندگی کرده باشی، از نزدیک به مشکلات اشراف داشته باشی و از آن سو راه‌ها و چاه‌های کشور خودت را هم بدانی و به هم تطبیق دهی. ما برای اینکه دانشجو را به خارج بفرستیم باید زبان خارجی و روش‌شناسی تحقیق را یاد دهیم. اگر دانشجو را به خارج بفرستیم و چیزی نداند، خودمان لطمه می‌خوریم.

■ در امریکای لاتین، دانشگاهی که ایران‌شناسی کار کرده وجود دارد؟

مستقیم نه، ولی پراکنده کارهایی انجام شده است.

■ به ترکیه هم هیچ اشاره‌ای نکردید.

چون ترکیه در حوزه کار من نبوده است و اطلاعاتم بسیار ناقص است.

■ انجمن مطالعات جوامع فارسی زبان در حوزه مطالعات ایران‌شناسی چه جایگاهی دارد؟ به بیان کامل‌تر اینگونه انجمن‌ها ورای ماجرای آکادمیک، چقدر می‌توانند مؤثر باشند؟

همه زحمت می‌کشند و کنگره‌هایی برگزار می‌کنند. به‌نظرم هر کاری که انجام شود به جهت علمی مثبت است.

■ آقای محمد دهقانی که پژوهشگر ادبیات است، کمتر از ۱۰ سال پیش، یک سال تحصیلی را به‌عنوان نماینده دانشگاه تهران به پکن رفت. او اشاره کرده بود که کتابخانه دپارتمان زبان فارسی در دانشگاه پکن بدون استفاده است و خاک می‌خورد. آیا شما بحث او را که معتقد بود عرب‌ها و ترک ها و چینی‌ها پول هنگفتی را به سمت دپارتمان‌های مختص خودشان سرازیر می‌کنند و در حوزه خودشان خیلی فعالیت می کنند، قبول دارید؟

ما هنوز به آن سیاست کلان نرسیدیم و البته قبل از انقلاب داشتیم.

■ گفته می‌شود یکی از مشکلات ایران‌شناسی این است که ایران‌شناسان خارجی بخصوص نسل جدید زبان فارسی نمی‌دانند و می‌خواهند به ایران بیایند بدون اینکه زبان فارسی بلد باشند. نظر شما چیست؟

من کمتر برخورد داشتم. اتفاقاً به نظر من نسل جدید بخصوص کسانی که از فرانسه می‌آیند، زبان را خوب کار کرده‌اند. به نظر من نسل جدید حدود سه، چهار زبان می‌داند که بسیار شایسته است زیرا زبان کلید اساسی است.

■ آیا در بحث ایران‌شناسیِ دانشگاه‌های مختلف تفکیک دارند که مثلاً یک دانشگاه ایران‌شناسی با زبان فارسی یکی است یا دانشگاه ایران‌شناسی زیر مجموعه شرق شناسی است؟

هر دانشگاهی سیاست خاص خود را دارد و بر اساس آن، کسی به آنجا می‌رود و آن گروه یا دپارتمان را راه می‌اندازد. مثلاً می‌بینید کسی مجموعه اسنادی را به یک دپارتمان اهدا کرده که جایگاه او در ارتقای آن نهاد مهم است یا آنکه دیگری هزینه‌ای پرداخت کرده که بر پایه آن، صاحب نفوذ تلقی می‌شود.

> «
>
> برش
>
> **■ درباره برنامه نقاشی‌های دیواری مذهبی و پروژه شهید آوینی که یکی از کارهای علمی‌تان است توضیحی دهید.**
>
> بله، یکی از بزرگترین طرح‌های من بحث زیارت و بقاع متبرکه، هنر نقاشی دیواری مذهبی، امامزاده‌ها، شمایل‌نگاری یا پرده‌خوانی است که به اشتباه نقاشی قهوه‌خانه‌ای شهرت یافته است. کار من، هنر شیعه ایرانی است و چون هنر خوانده‌ام، به این کار نیز علاقه دارم. البته کار دیگرم، - جز عکس‌های قاجار که در مجالی دیگر به آن خواهم پرداخت -، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و بحث شهادت و مستند روایت فتح و داستان‌های آن است. سال ۲۰۰۷ برنامه‌ای را در مؤسسه باربیکن لندن (Barbican Centre) که یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی، هنری دنیا است، برنامه‌ریزی کردم و طی یک هفته، سینمای جنگ ایران و عراق را بر اساس دیدگاه مرتضی آوینی بررسی کردیم. نادر طالب‌زاده، رخشان بنی‌اعتماد و روبرت صافاریان به همراه دو استاد دانشگاه آکسفورد دعوت شدند و فیلم‌های او به نمایش درآمد. برای آنها زیرنویس انگلیسی آماده شد که تا به آن موقع، چنین کاری انجام نشده بود. بعد به دانشگاه سنت اندروز رفتم و کتابخانه مرتضی آوینی را آماده کردم. در حال حاضر اگر کسی بخواهد روی آثار آوینی کار کند، به من ایمیل می‌زند و بلافاصله او را به دوستانم معرفی می‌کنم. با اینکه ۲۹ سال از پایان جنگ سپری شده، اما موضوعات جدیدی ازسوی دانشجویان ایرانی و غیر ایرانی در این رابطه مطرح می‌شود.

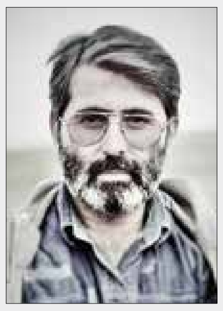

> «
>
> در سفر به منطقه بختیاری، با شیرهای سنگی روبر شدم که سنگ قبر دلیران عشایر بود. به این موضوع علاقه‌مند شدم و موضوع پایان‌نامه دکترای من همین شیرهای سنگی شد. به این بهانه نگاهی هم به آیین سوگواری عشایر بختیاری هفت لنگِ مسجد سلیمان تا بازُفت و چلگرد چهارمحال داشتم. این مقوله، چنان برایم جذاب است که هنوز یکی از شاخه‌های مطالعاتی‌ام است